

سخنرانی حضرت آیت الله یثربی مدظله

به مناسبت شهادت حضرت امام صادق (علیه السلام)

۱۴۰۵ اردیبهشت ۱۴۰۴

بسم الله الرحمن الرحيم

فهم مقام امام فراتر از توان انسان

در آستانه شهادت حضرت امام صادق (علیه السلام) قرار داریم؛ شخصیتی که هر روز بر سر سفره آن بزرگوار نشسته‌ایم و متنعیم. سخن گفتن در مورد حضرت امام صادق (علیه السلام) و سایر حضرات ائمه (علیهم السلام) امری بسیار صعب و مشکل است؛ چراکه در فقه و اصول و حتی گفتگوی تفسیری در کلام تشریع خدا تا آنجایی که می‌شود به آن‌ها احاطه پیدا کنیم سخن می‌گوییم، اما در مورد شخصیتی چون امام صادق (علیه السلام) که کلمه تامه الهی است و بالاترین سطر کتاب تکوین خدا محسوب می‌شود چگونه می‌توان احاطه یافت تا سخن گفت؛ به‌خصوص که در حدیث «لوح» آمده است:

«سَيَهْلِكُ الْمُؤْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ الرَّادِّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ»^۱

هلاک شود آن‌که شک کند درباره جعفر [علیه السلام]؛ آن‌که او را نپذیرد، مرا نپذیرفته است.

این جمله بسیار بزرگ است که در این حدیث قدسی آمده و خدا می‌گوید رد امام صادق (علیه السلام) رد مقام الوهیت است. بنابراین روایت، سخن گفتن در مورد این بزرگوار، حداقل از توان ما خارج است و هرچه می‌گوییم تنها برداشت‌هایی است که در مورد شخص ایشان داریم و الا در مورد وجود مبارک امام (علیه السلام) چیزی نمی‌توانیم به زبان آوریم. تنها آن‌چه در زمان حضرت (علیه السلام) اتفاق افتاد می‌توانیم مقداری سخن بگوییم و تحلیل و بررسی کنیم.

مرزبانی وظیفه علما

دست‌آورد و حصیله علما و روحانیون از زندگی امام صادق (علیه السلام) در این شصت و چند سال از عمر بابرکشان که سرشار از خیر برای بشریت بود، چیست؟ روایتی مرحوم مجلسی و مرحوم طبرسی در «احتجاج» نقل کرده‌اند. به استناد این روایت، حضرت درباره وظیفه علمای شیعه، سخنی فرموده‌اند و منزلتی برای آنان ذکر کرده‌اند:

«عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَعَفَارِيَّتَهُ، يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا، وَعَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَشِيعَتُهُ»^۲

علمای شیعه ما، نگهبانان مرزی هستند که در آن سوی ابلیس و دیوهایش قرار دارند و [این علما] جلوی یورش آنها به شیعیان ناتوان ما و تسلط یافتن ابلیس و پیروان او بر ایشان را می‌گیرند.

حضرت، منزلت و جایگاه علمای شیعه را جایگاه مرزبانی می‌دانند «مُرَابِطُونَ فِي الثَّغْرِ»؛ «ثغور» جمع «ثغر» به معنای مرز است.^۳ مرزبان چه می‌کند؟ البته خود روایت، جای تأمل، بسیار دارد ولی فعلاً به این فراز از آن می‌پردازیم.

^۱ - الکافی، ۵۲۸/۱.

^۲ - بحار الانوار، ۵/۲ و الاحتجاج، ۱۷/۱.

^۳ - لسان العرب، ۱۰۳/۴.

اصولاً ما یک مرزبانی داریم که برای نگهداری امنیت جسمی و جانی مردم است. اما یک مرزبانی نیز مرزبانی از حریم اعتقادات و باورهای صحیح دینی است که مهم‌تر از نوع اول است. تفاوت مرزبانی از جسم با مرزبانی از اعتقادات و روح، همان تفاوت ارزش جسم و روح است. کاری که امام صادق علیه السلام به عهده علما می‌گذارند و خود نیز در صدر این وظیفه قرار دارند وظیفه نگهداری و نگهداری است. مثلاً یک مرزبان در برج مراقبت، حرکات دشمن را رصد می‌کند و مراقب است که دشمن از هیچ روزنه‌ای ورود نکند و افکار و اندیشه‌های ساخته‌شده را در معرض هجمه انحرافات قرار ندهد.

آموزش‌های امام صادق علیه السلام

۱- معرفی جانشینان واقعی رسول الله صلی الله علیه و آله

کاری که امام صادق علیه السلام در آن ظرف زمانی که برای ایشان به سهولت فراهم شد و توانستند انجام بدهند در قدم نخست، هشدار به انسان‌ها و مسلمانان بود که مبدا معیار، الگو و اسوه برای شما سودپرستان و غارتگرانی باشند که به نام دین، این مقامات را تصرف کرده‌اند.

در زمان بنی امیه و بنی العباس، کسانی به ناحق در این مسندها قرار گرفته بودند - اعم از خلیفه، حاکم، قاضی و استاندار - و به نام دین، حکومت می‌کردند. نقل شده است که ابوسفیان پس از آن که مسلمان شد، بر سر قبر حمزه آمد و گفت: حمزه، بلند شو و بین چیزی که تو برای او با ما می‌جنگیدی، اکنون بازیچه دست فرزندان ابوسفیان شده است.^۴ اینها به این ترتیب آمدند و گاهی چنان قدرتی پیدا می‌کردند - آن هم نه قدرت مادی بلکه قدرت در مردم و مسلمانان - که واقعا مسلمانان باورشان این بود که حق همین است که خلیفه می‌گوید. به عنوان نمونه حجاج بن یوسف منبر می‌رفت و خطبه می‌خواند و می‌گفت: همه کارهای حکومت برای من سهل است جز خواندن خطبه. در کوفه به منبر رفت و خطبه خواند «و ذکر الذین یزورون قبر رسول الله صلی الله علیه و آله بالمدينة» به کسانی که از کوفه برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه می‌رفتند رو کرد «فقال: تباً لهم» خدا مرگشان بدهد که از اینجا به مدینه می‌روند، «یطوفون باعواد و رمة بالیة» دور یک چوب و استخوان‌های پوسیده می‌چرخند، «هلا طافوا بقصر أمير المؤمنين عبد الملك؟»؛ چرا به شام نمی‌روید و به گرد قصر عبد الملك طواف نمی‌کنند؟ «ألا یعملون أن خلیفة المرء خیر من رسوله؟» آیا قبول ندارند که خلیفه شخص بهتر از فرستاده اوست؟

این گونه به ذهن مردم القا می‌کردند که او خلیفه الله است و خلیفه الله، بالاتر از رسول الله صلی الله علیه و آله است. اکنون که این خلیفه زنده است به جای این که به مدینه بروید و به گرد معجر چوبی پیامبر و - به تعبیر او - استخوان‌های پوسیده او طواف کنید به شام بروید و گرد قصر عبد الملك طواف کنید!

^۴ - شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ۱۳۶/۱۶.

^۵ - شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ۲۴۲/۱۵.

در این شرائط، وظیفه یک عالم - صرف نظر از امام صادق علیه السلام - چیست و باید چه کاری بکند؟ چگونه باید با این انحرافات فکری مبارزه کند؟ چگونه باید ذهن انسان‌هایی را که دین را باور کرده‌اند ولی این باور به وسیله قدرت‌مندان به انحراف کشیده شده است را به راه درست راهنمایی کنند؟ یکی از کارهای بزرگی که امام صادق علیه السلام انجام دادند، این بود که جانشینان واقعی رسول الله صلی الله علیه و آله را به مردم معرفی کردند.

۲- احیای ارزش‌های انسانی و ایمانی

یکی از کارهای بنی‌امیه این بود که به مسلمانان این گونه القا و تلقین می‌کردند که شما برده و بنده حاکم و خلیفه هستید. آنان، انسان‌ها را از سرمایه انسانیتشان تهی و دور کرده بودند؛ یعنی واقعا به نام دین به مردم باورانده بودند که مردم، بنده و برده حاکمان هستند.

در تاریخ، مفصل نقل شده است که بنی‌امیه مردم را تحقیر می‌کردند و مردم را برده و بنده خود می‌دانستند: «و کانت بنو امیه تخرم فی أعناق المسلمین كما توسم الخیل علامة لاستعبادهم»؛^۶ اصلاً بنی‌امیه آن قدر قدرت پیدا کرده بودند که به گردن مردم مسلمان مهر می‌زدند؛ همان کاری که صاحبان گله‌های گوسفندان و شتران می‌کنند و به گردن احشامشان داغ می‌زنند تا معلوم شود که جزء گله خودشان است. این‌ها می‌گفتند همه شما به منزله گله ما هستید؛ اصلاً چهارپایید و بی‌دلیل بر روی دو پا راه می‌روید.

نکته جالب‌تر این است که پس از واقعه «حره» که در مدینه رخ داد، «مسلم بن عقبه» که فرمانروای لشکر بود، بعد از آن که مردم مدینه را تسلیم کرد «و بايع مسلم بن عقبه أهل المدينة كافة». این مردم مدینه چه کسانی بودند؟ «و فیها بقایا الصحابة» هنوز عده‌ای از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بودند «و أولادها و صلحاء التابعین» با این‌ها بیعت کرد، بر چه؟ «علی أن کلا منهم عبد قن لأمیر المؤمنین یزید بن معاویه»^۷ آیا با خلیفه، بیعت می‌کنیم که او امیرالمومنین است؟ خیر، گفت بیعت کنید که شما همه برده زرخرید امیرالمومنین یزید هستید. این هم یک فضاست، از آن طرف معیار و ملاک در جامعه، سودپرستان و غارتگرانی شدند که به نام دین بر جامعه، حاکم شده‌اند و قدرت پیدا کرده‌اند، و از این سو نیز مردم به این صورت، تسلیم شده‌اند و شرائط را پذیرفته‌اند.

بنابراین، کاری که این‌ها کردند این بود که مردم را به ذلت کشیدند و از مردم خواستند «عبد قن لامیر المؤمنین یزید» شوند، یا به جای طواف خانه خدا و قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله قصر خلیفه را زیارت کنند.

این سخنان، با آن فضایی که ایجاد شده بود و طبق آنچه اهل قلم نوشته‌اند، خانه حضرت به منزله یک جامعه و دانشگاه و محل رفت و آمد گروه‌های مختلفی شده بود که می‌آمدند و می‌رفتند. علمای اهل تسنن مانند «ابن عقده»^۸ و علمای شیعه مانند مرحوم «مفید»^۹ نوشته‌اند که چهار هزار نفر، شاگرد امام علیه السلام بودند. البته این به این معنا نیست که این تعداد در یک مجلس حضور می‌یافتند بلکه به تدریج در طی این سال‌ها افراد مختلفی در ساعاتی گوناگون به حضور می

^۶ - شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ۲۴۲/۱۵.

^۷ - شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ۲۴۲/۱۵.

^۸ - الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ۶۹/۱.

^۹ - الارشاد، ۱۷۹/۲.

رسیدند و از محضر ایشان بهره‌مند بودند و سوالات مختلف خود در زمینه‌های گوناگون را می‌پرسیدند و همه نیز به شکلی حریص و ولوع بودند که توصیه یا نصیحتی از حضرت دریافت کنند.

یکی از نصایح حضرت نیز این بود که « لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَذِلَّ نَفْسَهُ »؛^{۱۰}

(مؤمن را نباید که خویشتن را خوار سازد).

امام به مردم سفارش می‌کردند که خودتان را ذلیل نکنید. وظیفه امام عليه السلام آدم‌سازی و حراست و نگهبانی از باورهای صحیح است و باور اول، این است که ما انسانیم و همه مخلوقات عالم برای انسان خلق شده‌اند، انسان حق ندارد خود را تحقیر و ذلیل کند و می‌فرمودند: « إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوَضَّ إِلَى الْمُؤْمِنِ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا إِذْلَالَ نَفْسِهِ » و به بیان دیگر « إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَضَّ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَلَمْ يَفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَذِلَّ نَفْسَهُ أَلَمْ يَرْقُوقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَاهُنَا وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ، وَ الْمُؤْمِنُ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَكُونَ عَزِيزًا وَ لَا يَكُونَ ذَلِيلًا، ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَعَزُّ مِنَ الْجَبَلِ إِنَّ الْجَبَلَ يُسْتَقَلُّ مِنْهُ بِالْمَعَاوِلِ وَ الْمُؤْمِنُ لَا يُسْتَقَلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ »؛^{۱۱}

(خداوند، اختیار همه کارها را به مؤمن داده، اما اختیار ذلیل کردن خودش را به او نداده است. مگر نشیده‌ای که خدای تعالی می‌فرماید: «عزت، از آن خدا و رسولش و مؤمنین است»؟ پس مؤمن عزیز است و ذلیل نیست. و در ادامه فرمودند: مؤمن، از کوه محکم‌تر است؛ زیرا کوه با ضربات تیشه کم می‌شود اما با هیچ وسیله‌ای از دین مؤمن نمی‌توان کاست).

بنابراین ایشان خودباوری در انسان‌های مومن را احیا کردند.

۳- عدم همراهی و همکاری با حاکمان ستمگر

حضرت امام صادق عليه السلام هشدار می‌دادند که بنی‌امیه و بنی‌العباس ظالمند و جائرنده و ظلم نیز بالفطره قبیح است و قبیح ظلم و ستم برای همه مردم قابل فهم و دریافت است از این رو می‌فرمودند: « إِنَّ فِي وَلَايَةِ الْوَالِي الْجَائِرِ دُرُوسَ الْحَقِّ كُلِّهِ وَ إِحْيَاءَ الْبَاطِلِ كُلِّهِ ».^{۱۲}

(در حکومت حاکم ظالم، تمام حق از بین می‌رود و همه باطل زنده می‌شود).

اگر این جائران و ظالمان بر شما سلطه پیدا کرده‌اند، بدانید که همه حق و حقیقت را از بین می‌برند و مندرس می‌کنند افزون بر این که حق را از بین می‌برند در مقابل باطل را زنده می‌کنند. لذا شما موظفید که نه تنها با آنان همکاری نکنید که حتی راضی به اعمال آنان نباشید. « الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَ الْمُعِينُ عَلَيْهِ وَ الرَّاضِي بِهِ شُرَكَاءُ ثَلَاثَةٌ »؛^{۱۳}

(ستمگر و یاری دهنده او و کسی که به ستم او راضی باشد، هر سه در ستم شریک هستند).

بنابراین، در مقابل این ظلم اگر نمی‌توانید مقابله کنید حداقل در دل نباید راضی باشید.

^{۱۰} - الکافی، ۶۴/۵.

^{۱۱} - الکافی، ۶۳/۵.

^{۱۲} - بحارالانوار، ۴۵/۱۰۰.

^{۱۳} - تحف العقول، ۲۱۶.

«حر عاملی» در «وسائل الشیعه»^{۱۴} روایتی نقل کرده و شیخ انصاری نیز در «مکاسب محرمة»^{۱۵} آورده است که «كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا فَقَالَ لَهُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّهُ رُبَّمَا أَصَابَ الرَّجُلَ مِنَ الضَّيْقِ أَوِ الشَّدَّةِ فَيُدْعَى إِلَى الْبِنَاءِ يَبْنِيهِ أَوِ النَّهْرِ يَكْرِيه أَوِ الْمُسْنَاةِ يُصْلِحُهَا فَمَا تَقُولُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَحْبُّ أَنْيَ عَقَدْتُ لَهُمْ عُقْدَةً أَوْ وَكَيْتُ لَهُمْ وَكَاءَ وَإِنْ لِي مَا بَيْنَ لَا بَيِّنَ وَلَا مَدَّةٍ بِقَلَمٍ»

(در محضر امام صادق علیه السلام بودم که یکی از دوستان آمد و عرض کرد: خداوند امور شما را اصلاح گرداند گاهی یکی از دوستان ما دچار تنگدستی یا مشکل شدیدی می شود و او را برای ساختن ساختمان یا احداث نهر آب یا تعمیر و اصلاح چیزی دعوت می کنند؛ نظر شما در این کار چیست؟ امام در پاسخ فرمودند: من حتی دوست نمی دارم که برای آنان یک گره بزنم، یا یک کوک به پارچه آنها بزنم، و حتی یک کشیدن قلم بر کاغذ یا زدن قلم در دوات را قبول ندارم).

کسی از امام علیه السلام پرسید که این ها ظالم اند، ولی اگر می خواهند ساختمانی بسازند می توانیم برای آنان بسازیم یا اگر می خواهند نهری را لای روبی و پاک سازی کنند به کمک آنان برویم؟ حضرت فرمودند: من حاضر نیستم حتی یک گره برای این ها بزنم حتی راضی نیستم که قلمی برایشان بتراشم (در آن زمان، قلم ها از نی و نیازمند تراش بودند)؛ چون در این صورت، جزء اعوان ظلمه و یاران ستمگران می شوم.

یکی از کارهای بزرگ ایشان و بلکه محصول و نتیجه حیات حضرت امام صادق علیه السلام در مقابل تندروی های حاکمان، صاحبان منفعت، سودپرستان و غارتگرانی که از ساده اندیشی انسان بهره برده بودند این بود که انسان را به آن منزلت واقعی انسانی و ایمان خودشان باز گردانند.

۴- تبیین اعتقادات صحیح و مبارزه با غالیان

نکته دیگری که در رفتار و روش امام علیه السلام می بینیم هشدار و عدم پیوند و ارتباط با افرادی است که در اصطلاح ادبیات امروز، خردناپذیرند و واقعاً از عقل و اندیشه تهی اند و درحالی که نادانند خود را عقل کل می دانند؛ جاهل هستند اما خود را اعلم من فی الارض می شمارند. باورهای نادرست را به نام توحید، امامت و راه صحیح به ساده اندیشان و خصوصاً جوانان عرضه می کنند و آنان را طعمه می سازند؛ که این نیز یک خطر بزرگ است.

نمونه های متعددی در این باره می توان ذکر کرد ولی موقف امام صادق علیه السلام در مقابل کسانی که دکان باز کرده بودند، چه بود؟ مثلاً اگر در عصر نزدیک تر به ما، عصر شروع غیبت صغرا را در نظر بگیریم وقتی که امام زمان علیه السلام عثمان بن سعید رضی الله عنه و سپس محمد بن عثمان رضی الله عنه و دیگر سفیران خودشان را انتخاب کردند، عده ای که واقعا به حضرت نزدیک بودند وقتی دیدند که مورد توجه امام علیه السلام قرار نگرفتند و دیگران مطرح شدند خودشان ابتدا در مقابل سفیر بلافصل امام علیه السلام موضع گرفتند و سپس رفته رفته خودشان ادعای امامت کردند؛ و حتی عده ای در عصر خود امام صادق علیه السلام، حضرات معصومین علیهم السلام را به گونه ای معرفی کردند که گویی امامان علیهم السلام خدا هستند؛ یعنی در این مسیر چنان افراط کردند که این مطلب را به عده ای باوراندند. «اسد حیدر» در کتاب «الامام الصادق و المذاهب الاربعه» در رابطه با غالیان

^{۱۴} - وسائل الشیعه، ۱۷/ ۱۷۹.

^{۱۵} - کتاب المكاسب، ۵۶/۲ - ۵۵.

می گوید: «و مؤازرتهم بالسیاسة... إذ لم يجدوا طريقا للانتقام من الإسلام إلا باختراع المغالطات في بعض العقائد الإسلامية عند ما عجزوا عن مقابله بالقوة وجها لوجه»^{۱۶}

(و حمایت سیاسی از آنها... چون راهی برای انتقام از اسلام نیافتند مگر با ابداع مبالغه در برخی از عقاید اسلامی که نتوانستند با زور با آن مقابله کنند).

سیاست به کمکشان آمد و وقتی دیدند نمی توانند با اساس دین مقابله کنند سخنانی غلوآمیز را مطرح کردند که باورش حداقل برای اندیشه عامه مردم آسان و باورپذیر باشد و لذا امام علیه السلام از اینان نیز به شدت اعلام تبری فرمودند.

یکی از این دست افراد، شخصی به نام «بشار شعیری» است که مقام الوهیت و ربوبیت برای حضرت امام صادق علیه السلام قائل شد. وی وقتی که بر حضرت وارد شد ایشان به او فرمودند: «اُخْرِجْ عَنِّي لَعَنَكَ اللَّهُ وَ اللَّهُ لَا يُظِلُّنِي وَ إِيَّاكَ سَقْفُ بَيْتٍ أَبَدًا»؛ از نزد من خارج شو! خدا لعنتت کند، خدا من و تو را زیر یک سقف قرار ندهد. «فَلَمَّا خَرَجَ» وقتی که او را بیرون کردند «قَالَ.. وَ اللَّهُ مَا صَغَرَ اللَّهُ تَصْغِيرَ هَذَا الْفَاجِرِ أَحَدٌ إِنَّهُ شَيْطَانٌ ابْنُ شَيْطَانٍ» هیچ کس به اندازه او تاکنون خدا را تصغیر و کوچک نکرده «خَرَجَ مِنَ الْبَحْرِ لِيُغْوِيَ أَصْحَابِي وَ شِيعَتِي» او خروج کرده تا اصحاب و شیعیان ما را گمراه سازد «فَاخْذَرُوا وَ لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبُ» همه بدانید «أَنْتِي عَبْدُ اللَّهِ بَنُ عَبْدِ اللَّهِ عَبْدُ قَيْنِ ابْنِ أُمِّهِ ضَمَّتَنِي الْأَصْلَابُ وَ الْأَرْحَامُ وَ إِنِّي لَمَيِّتٌ وَ إِنِّي لَمَبْعُوثٌ ثُمَّ مَوْقُوفٌ ثُمَّ مَسْئُولٌ»^{۱۷}؛ از او دوی کنید! باید حاضر به غایب اعلام کند که من، [امام صادق علیه السلام] خدا نیستم؛ بلکه بنده خدا و فرزند بنده خدا و بنده محض و فرزند کنیز خدا هستم و صلیها و رحمها مرا در برگرفته اند (و من این مراحل را طی کرده ام) و به راستی من مرگ دارم و [روز قیامت] زنده می شوم و مورد پرسش قرار می گیرم.

این اغراق گویی ها و مطرح کردن حرف های بی اساس، باعث بدنامی شیعه می شود. در روایتی آمده است «إِيَّاكُمْ أَنْ تَعْمَلُوا عَمَلًا يُعَيِّرُونَا بِهِ»؛ کاری نکنید که مردم در این زمان یا در آینده ما را سرزنش و ملامت کنند «فَإِنْ وَلَدَ السَّوءُ يُعَيِّرُ وَالِدَهُ بِعَمَلِهِ»؛ کسی که فرزند بدی باشد پدر به خاطر رفتار زشت او مورد ملامت و سرزنش قرار می گیرد «كُونُوا لِمَنْ انْقَطَعَتْ إِلَيْهِ زَيْنًا وَ لَا تَكُونُوا عَلَيْهِ شَيْنًا»^{۱۸}؛ مایه زینت ما باشید نه این که برای ما عیب بسازید و ما را تحقیر کنید.

بنابراین آموزش هایی که حضرت امام صادق علیه السلام در چند جبهه به عهده گرفتند و انجام دادند عبارت بود از:

- (۱) معرفی سود پرستان و غارتگران که خود را به ناحق جانشین و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله معرفی می کردند.
- (۲) احیای ارزش های انسانی در جامعه و تنبیه دادن افراد و به خصوص مومنین به فضائل انسانی و جایگاه ایمانی شان؛
- (۳) دوری از همکاری با ظالمان حتی حداقل به ترک همراهی با ایشان؛
- (۴) مواجهه با اعتقادات نادرست و غالیان که برای امامان فوق آنچه خدا مقرر فرموده قائل بودند.

^{۱۶} - الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ۲۴۹/۱.

^{۱۷} - رجال الکشی، ۴۰۱ - ۴۰۰.

^{۱۸} - الکافی، ۲۱۹/۲.